

## امنیتی کردن برنامه هسته‌ای ایران در دولت‌های بوش و اوباما

حسین دهشیار<sup>۱</sup>  
نوذر نظری<sup>۲</sup>

### چکیده

این نوشتار با بهره‌گیری از آرای مکتب کپنهاگ و مفهوم امنیتی کردن به‌عنوان چهارچوب نظری و با تکیه بر مفهوم گفتار\_کنش به‌طور اخص به بررسی سیاست امنیتی کردن جمهوری اسلامی ایران و ابعاد کلامی و عملی این سیاست در عرصه تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایالات‌متحده در بازه زمانی بعد از یازدهم سپتامبر پرداخته است. بر اساس نظریه کپنهاگ تعریف هویتی بازیگران از یکدیگر یک برساخته اجتماعی و امری بین‌الذاتی است. مفهوم امنیتی کردن مفهوم کانونی نظریه امنیتی کپنهاگ است که بر طبق آن مسائل بر حسب درجه حساسیت به سه دسته مسائل عادی، مسائل سیاسی و مسائل امنیتی تقسیم می‌شوند. بر اساس این نظریه، فرایند تعریف هویتی ابتدا با تعریف کلامی بازیگران از یکدیگر ساخته شده و سپس با اتخاذ سیاست‌های امنیتی به صورت عملی جلوه‌گر می‌شود. بوش و اوباما هرکدام در دوره ریاست جمهوری چه سیاست امنیتی را سرلوح دستگاه سیاست خارجی قرار دادند؟ و وجوه اشتراک و افتراق این دو رئیس‌جمهور و جایگاه جمهوری اسلامی در سیاست خارجی این دولت‌ها کدام‌اند؟ روند مواجهه این دو رئیس‌جمهور با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران چگونه بود؟ پژوهش حاضر به این پرسش‌ها می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** امنیتی کردن، بوش، اوباما، تروریسم، برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران.

---

<sup>۱</sup> - استاد گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی. [h\\_daheshiar@yahoo.com](mailto:h_daheshiar@yahoo.com)  
<sup>۲</sup> - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل پردیس دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده مسئول: [nozar.nazari@gmail.com](mailto:nozar.nazari@gmail.com)

## Securitizing of Iran's Nuclear by the Bush and Obama Administrations

**Hossain Daheshiar**

Professor, Department of International Relations,  
Allameh Tabatabaie University

**Nozar Nazari<sup>1</sup>**

Ph.D Student of Allameh Tabatabaie University

### Abstract

Utilizing the Copenhagen School as the theoretical framework, securitization as research methodology, and the core on concept of "Speech\_Act", this article specifically addresses the policy of securitizing the Islamic Republic of Iran and the verbal and practical aspects of this policy in the context of US foreign policy system in the post-9/11 period. According to Copenhagen School, identity is a socially constructed and intersubjective notion. The concept of securitization is the central concept of Copenhagen's security theory, according to which issues are divided into three categories: public issues, political issues, and security issues. According to this theory, identity is first verbally created by actors, and then, is implemented in security policy making. What was the policy of the Bush administration and the Obama administration at the time of the presidency? What are the differences and similarities between the Bush's and Obama's policy toward Iran? What was the process of encountering the two presidents with the nuclear program of the Islamic Republic of Iran? The present research addresses these questions.

**Keywords:** Securitization, Bush, Obama, Terrorism, Nuclear Program of the Islamic Republic of Iran.

### مقدمه

در طیف‌بندی مسائل در منطق سیاست خارجی، موضوعات بسته به درجه اهمیتشان به سه دسته تقسیم‌بندی می‌شوند: موضوعات عادی، موضوعات سیاسی و موضوعات امنیتی. نحوه رویارویی با هر دسته از این مسائل هم نیازمند سازوکارهای مجزاست. حکومت‌ها بسته به شرایط زمانی و مکانی می‌توانند جایگاه و درجه حساسیت هر یک از موضوعات فوق را عوض کنند. امنیتی کردن بالاترین درجه حساسیت موضوعات در عرصه تصمیم‌گیری و سیاست خارجی است که طی آن اهمیت یک موضوع تا درجه بقا، منافع حیاتی و سیاست عالی یک کشور ارتقاء یافته و یک کشور بنا به دلایل وجودی و حیثیتی، با

---

<sup>1</sup> - Corresponding Author: nozar.nazari@gmail.com

سیاست‌های نرم‌افزاری مانند دیپلماسی، بسته‌های تشویقی، تحریم‌های علمی، بانکی، فناوری و نیز سیاست‌های سخت‌افزاری مانند حملات پیش‌دستانه، پیشگیرانه، حملات مقطعی و نهایتاً حمله نظامی همه‌جانبه به حل و فصل آن موضوع امنیتی اقدام می‌ورزد. دال مرکزی گفتمان امنیتی کردن مفهوم تهدید است که مستقیماً با منافع حیاتی و وجودی یک کشور سروکار دارد و طبیعتاً در دستور کار نظام تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد. از لحاظ نظری، دوگانه دوست و دشمن و هویت‌بندی خودی و غیرخودی، اولین نقطه شروع گفتمان امنیتی کردن است. در منطق امنیتی کردن، سیاست‌های کلامی، هویت خودی‌ها و غیرخودی‌ها را تعیین می‌کنند و سیاست‌های عملی تعیین‌کننده نظام تصمیم‌گیری در مقابله با غیرخودی‌هاست. این دو بخش در واقع ترکیب کنش-گفتار است که ماهیت گفتمان امنیتی کردن در مکتب کپنهاگ است. در فرایند امنیتی‌سازی، برسازي دشمن فرایندی پایان‌ناپذیر است که نیازمند تعامل هم‌زمان کلام و عمل در حوزه سیاست خارجی رسمی و غیررسمی است. در دستگاه سیاست خارجی آمریکا بعد از حادثه یازدهم سپتامبر، کانون و مصداق تهدید از کمونیسم به تروریسم و از اتحاد جماهیر شوروی به سمت دولت‌های یاغی و فرومانده و گروه‌های تروریستی بنیادگرا و فرامرزی تغییر جهت یافت. در پژوهش حاضر به این سؤالات پاسخ داده می‌شود که بعد از این حادثه دولت‌های بوش و اوباما چه سیاست امنیتی را در پیش گرفتند؟ جایگاه جمهوری اسلامی ایران و برنامه هسته‌ای کشورمان در گفتمان امنیتی دو رئیس‌جمهور کجاست؟ و چرا سرانجام برنامه هسته‌ای کشورمان به برجام ختم شد؟ در این پژوهش منظور از دستگاه سیاست خارجی، کارگزاران رسمی و غیررسمی امنیتی‌ساز (سیاستمداران و دولتمردان در کنار نهادهای برنامه‌ریزی و اتاق‌های فکر و رسانه‌ها) و به معنای عام است که از بعد کلامی، به برسازي ایران و امنیتی کردن برنامه هسته‌ای کشورمان به‌عنوان دیگری تهدیدکننده پرداخته و سپس در مرحله کنش سیاسی و نظامی، تصمیمات و اقدامات عملی توسط دستگاه سیاست خارجی اتخاذ شدند.

### چارچوب نظری

**مکتب کپنهاگ و مفاهیم آن:** مکتب کپنهاگ که در دهه ۱۹۸۰ و توسط متفکرینی چون باری بوزان و الی ویور شکل گرفت و در سال ۱۹۹۸ با انتشار کتاب "امنیت: چارچوبی جدید برای تحلیل" به حوزه مطالعات امنیتی وارد شد از بوزان انگاره تحلیل امنیت و از ویور مفهوم امنیتی کردن را وارد این حوزه نمود. این مکتب علاوه بر تهدید نظامی در منطق رئالیستی تهدیدهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی را برای دولت به‌عنوان مرجع امنیت بر می‌شمارد. این مکتب همچنین در کنار دولت به‌عنوان مرجع امنیت، موجود انسانی و بازیگران غیر دولتی را به‌عنوان دیگر کارگزاران امنیت خاطر نشان می‌سازد

(Krause & Williams, 1997, p.230). در ابعاد ماهوی مطالعات امنیتی در مکتب کپنهاگ با بحث در مورد مفاهیمی مانند تهدید، امنیت، امنیتی ساختن، امنیت‌زدایی کردن، ریشه جنگ، امنیت ملی، امنیت منطقه‌ای، بر ساخته و بین‌الذهانی و اجتماعی بودن امنیت، هویت بازیگران امنیتی و تقسیم‌بندی خود و دیگری جایگاه مهمی در مطالعات امنیتی پس‌ادوران جنگ سرد پیدا نموده است. مهم‌ترین مفاهیم نظریه کپنهاگ به قرار زیرند:

**الف) تهدید و امنیت:** دو مفهوم فوق در قبال یکدیگر و با رابطه این‌همانی تعریف می‌شوند. مکتب کپنهاگ با بازنگری در رویکردهای سنتی و رئالیستی-لیبرالیستی دوره جنگ سرد که تهدید را تک‌بعدی و نظامی و مرجع امنیت را دولت می‌دانستند، به بسط مفهوم امنیت به ابعاد پنجگانه نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی و وارد نمودن امنیت فرد به مقوله مرجع امنیت، خود را به‌عنوان نظریه‌ای جدید معرفی نمود. بروز تحولاتی چون مناقشات قومی و جدایی‌طلبانه، معضلات محیط زیستی، قحطی، مواد مخدر، مهاجرت، پناهندگان، بیماری‌هایی چون ایدز و بحران‌های هویتی، مشروعیتی و اخلاقی، و گسترش نقش و فعالیت سازمان‌های دولتی و غیردولتی در سطوح منطقه‌ای و جهانی، لزوم بازنگری در معنای تهدید و مرجع امنیت را پیش کشید. باری بوزان بنیان‌گذار مکتب مطالعات امنیتی کپنهاک با انتقاد از آنچه آن را برداشت ساده‌انگارانه از مفهوم امنیتی می‌نامد، اظهار می‌دارد که بر خلاف اعتقاد رئالیست‌ها به کسب امنیت از طریق کسب قدرت و یا اعتقاد آرمان‌گرایان به تأمین امنیت از طریق صلح، اکنون نیاز به ارائه یک دیدگاه میانه که هر دو مفهوم قدرت و صلح را در خود جای دهد به‌عنوان بهترین تعریف برای مفهوم امنیت ضروری می‌باشد (Buzan, 1999, pp.15-16). بوزان با انتقاد از نگاه حداقلی به مسئله امنیت در دیدگاه سنتی در مورد مطالعات مربوط به قدرت و نظامی محوری، امنیت را در ابعاد پنج‌گانه نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی گسترش داده است. دلایل وی برای نیاز به گسترش مفهوم امنیت به شرح ذیل است:

۱. افزایش سطح روابط میان کنشگران نظام بین‌الملل باعث تغییر و دگرگونی چهره تهدیدات گردیده و انواع دیگری از تهدیدات به‌جز تهدیدات نظامی ظهور یافته‌اند.

۲. ویژگی‌های سیاسی امنیت نیز از این دلایل می‌باشد. به‌عنوان نمونه مفهوم امنیت موسع، باعث جلوگیری از اختلافات میان رئالیست‌ها و آرمان‌گراها می‌شود زیرا از یک سو باعث مهیا شدن فضای صلح برای بازیگران طالب صلح می‌شود اما در عین حال به آن‌هایی که به دنبال سلطه بر دیگران می‌باشند مجال چندانی نخواهد داد.

۳. سومین دلیل به ویژگی چند بعدی بودن امنیت از لحاظ فکری برمی‌گردد. در این چهارچوب مفهوم امنیت به‌عنوان پیوند دهنده میان تئوری و تحلیل اقدام می‌کند و تئوری روابط بین‌الملل، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مطالعات منطقه‌ای، مطالعات استراتژیک و سایر حوزه‌های سیاست بین‌الملل را به هم پیوند می‌دهد (Abdullah Khani, 2004, pp. 142-143). خصوصیات مفاهیم مذکور در مکتب کپنهاگ به قرار زیرند:

۱. امنیت به‌عنوان مفهومی بین‌ذهنی: بوزان بر خلاف دیدگاه رویکردهای پیشین در مورد امنیت که آن را امری عینی و واقعی تصور می‌کردند، بیان می‌دارد که "امنیت مسئله‌ای است بین‌ذهنی" که مبتنی بر تصمیم بازیگران خواهد بود.

۲. دولت به‌عنوان مرجع امنیت: از آنجایی که بوزان یک نو‌واقع‌گرا می‌باشد محور و مرجع امنیتی را دولت می‌داند.

۳. امنیت موسع در برابر امنیت مضیق: بوزان نگاه تک‌بعدی و مضیق نظریات سنتی راجع به امنیت را به پنج بعد امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی توسعه می‌دهد.

۴. غیرامنیتی کردن موضوعات: از جمله مفاهیم کلیدی در مکتب کپنهاگ می‌باشد که همان‌طور که اشاره گردید منظور آن است که تلاش شود تا از امنیتی کردن بیش‌ازحد موضوعات و گنجاندن آن‌ها در دستور کار امنیتی پرهیز شود.

۵. امنیت ملی به‌عنوان مرکز ثقل امنیت: مکتب کپنهاگ امنیت را در سطوح امنیت فردی، امنیت اجتماعی، امنیت ملی، امنیتی منطقه‌ای و امنیت بین‌المللی تقسیم می‌نماید.

۶. وابستگی متقابل امنیتی: با وجود آناارشی در نظام بین‌الملل دولت‌ها دریافته‌اند که امنیت ملی همه کشورها در ارتباط با تأمین امنیت دیگران خواهد بود بنابراین سعی دارند که امنیت سایر بازیگران را به رسمیت بشناسند (Ibid, pp.136-160).

ب) امنیتی ساختن<sup>۱</sup> و مکتب کپنهاگ: در پژوهش حاضر مفهوم امنیتی ساختن؛ به‌عنوان یکی از مباحث بسیار مهم و مفروضه اصلی در مکتب کپنهاگ به‌عنوان چارچوب نظری و مفهومی انتخاب شده است. در این راستا تعریف امنیتی کردن به‌عنوان کنش کلامی<sup>۲</sup> گرانیکاه این بحث است. در مکتب کپنهاگ، امنیت

<sup>1</sup>- Securitization

<sup>2</sup>- Speech-Act

بر اساس یک رابطه سمبولیک بین بازیگر و مخاطب ساخته می‌شود. یک مسئله وقتی امنیتی می‌شود که مخاطب آن را بپذیرد. اهمیت مفهوم مخاطب در فرایند امنیتی‌سازی در مفهوم بین‌الذهانی بودن تلخیص شده است. فرایند امنیتی کردن با تصمیم مخاطب گفتار\_کنش تعیین می‌گردد، کسی که باید بپذیرد یک تهدید وجودی ارزش‌های مشترک را تهدید می‌کند. پذیرش امنیت به اراده مخاطب و مشروعیت گفتمان امنیتی موجود بستگی دارد (Buzan et al., 1998, p. 31).

به گفته ویور، هدف از مطرح کردن مفهوم "امنیتی شدن" و "امنیت‌زدایی" تحلیل امنیت به شیوه‌های جدید است، یعنی چارچوب نظری مکتب کپنهاگ علیرغم این که به ارکان اصلی نظریه‌های سنتی امنیت (تهدیدهای وجودی، بقا) وفادار است، مانند آن‌ها انعطاف‌ناپذیر و دگم نیست بلکه بخش‌های متعددی علاوه بر حوزه نظامی را در برمی‌گیرد و در این رویکرد، دولت‌ها تنها بازیگران مورد مطالعه نیستند (Haji Mineh, 2013, p.15). بوزان و دووید نیز تأکید دارند که امنیت عملی است که سیاست را به آن سوی قوانین تثبیت شده بازی می‌برد و در جای دیگر اظهار می‌کنند: «کنش، خودارجاعی می‌باشد زیرا این کنش است که یک موضوع را به موضوع امنیتی تبدیل می‌سازد»، برای اینکه یک کنش کلامی امنیتی موفقیت‌آمیز، یک کنش کلامی دیگر را تشریح می‌کند. در مجموع کنش کلامی موفق ترکیبی از زبان و جامعه است، این کنش کلامی مورد توجه مکتب تفسیری نیز می‌باشد و به نظر می‌رسد بوزان و همکارانش در خصوص امنیتی ساختن تحت تأثیر این مکتب قرار دارند (Ibid, p. 16) امنیتی ساختن به معنای خروج پدیده‌ها و یا موضوعات از وضعیت عادی به وضعیت فوق‌العاده است. به بیان دیگر امنیتی ساختن به معنای خارج کردن پدیده‌ها از حوزه سیاست‌های عادی یا سیاست‌های عمومی و وارد کردن آن‌ها به حوزه امنیتی است. مکتب کپنهاگ امنیت را در درجه اول نوعی اقدام گفتاری می‌داند. این مسئله ناشی از آن است که مکتب کپنهاگ زبان را کارکردی می‌داند از این رو معتقد است که با بیان واژه امنیت، وضعیت سابق تغییر می‌کند. این نظریه همچنین امنیت را موضوعی بین ذهنی و خودمصادق می‌داند. از نظر مکتب کپنهاگ امنیتی ساختن هر پدیده شامل سه جزء است: بازیگر امنیتی ساز، پدیده امنیتی، مخاطب (Abdullah Khani, 2006, pp.491-498).

از دیدگاه مکتب کپنهاگ یک موضوع عمومی می‌تواند در یک طیف گسترده قرار بگیرد: ۱- غیرسیاسی (زمانی که دولت در یک موضوع دخالتی نمی‌کند)، ۲- سیاسی (زمانی که یک موضوع قسمتی از سیاست عمومی باشد و مستلزم تصمیم‌گیری حکومت است)، ۳- امنیتی شده (زمانی که یک موضوع به‌عنوان تهدید وجودی معرفی می‌شود و فراتر از سیاست عادی توجیه می‌شود) و ۴- امنیت-زدایی (زمانی که یک موضوع به‌عنوان تهدید تعریف نمی‌شود و دوباره به حوزه عمومی منتقل می‌شود).

از این منظر، سیاسی شدن به این معنی است که موضوعی به‌طور آشکار مورد بحث و انتخاب در حوزه رسمی قرار بگیرد و در مورد آن تصمیم‌گیری شود، به‌گونه‌ای که برای کارگزاران خود، مسئولیت نیز به همراه داشته باشد. امنیتی شدن نیز حرکت از سیاسی شدن به حوزه امنیت دولت است؛ مرحله‌ای که در آن، موضوع امنیتی شده فراتر از قوانین رسمی دنبال می‌شود. در جریان امنیتی شدن باید منظومه پنجگانه زیر را در نظر داشته باشیم: هدف مرجع، بازیگران امنیتی کننده، بازیگران کارکردی، مخاطبان هدف و شرایط تسهیل کننده (Haji Mineh, 2013, p.16). بازیگران کارکردی، نهادهایی‌اند که به‌طور مؤثری بر تصمیم‌ها در حوزه امنیت تأثیر می‌گذارند و هرگز به بازیگر امنیتی کننده که هدف مرجع را انتخاب می‌کند و خواستار اقدام امنیتی برای آن می‌شود، تبدیل نخواهند شد. عملیاتی شدن امنیتی کردن، پروسه سه مرحله‌ای است: نخستین مرحله، تصویر سازی از موضوعی مشخص به‌عنوان "تهدیدی وجودی" برای هدف مرجع است (Ibid, p.17).

مرحله دوم امنیتی شدن زمانی تکمیل می‌شود که بازیگران امنیتی کننده، مخاطب را متقاعد کنند که هدف مرجع به‌طور جدی تهدید شده است. مرحله سوم امنیتی شدن نیز زمانی است که اقداماتی خاص (برای مثال تحریم، جنگ) برای غلبه بر تهدیدات مشخص بشود. زیرا با امنیتی خواندن یک موضوع، ادعای استفاده از ابزارهای فوق‌العاده و اقدامات خارج از رویه‌های سیاسی نیز ضروری جلوه داده می‌شود. تنها در این مرحله است که می‌توان گفت امنیتی شدن نتایج ملموسی به دنبال داشته و چنین نتایجی امنیتی شدن را اقدامی موفق می‌سازند. سرانجام، امنیت‌زدایی، برگشت به رویه پیشین است، به این معنی که موضوع‌ها از حالت اضطراری خارج و دوباره به جریان چانه‌زنی عادی در حوزه سیاسی برمی‌گردند. به‌عبارت‌دیگر، سیری است که در چارچوب آن موضوع‌های خاص از حوزه فراسیاسی و امنیتی خارج شده و به حوزه سیاست روزمره و عادی برگردانده می‌شوند (Ibid, p.118).

### سطوح و واحدهای تحلیل در نظریه امنیتی کردن در نگاه ویور:

**الف: مرجع امنیت:** منظور از مرجع امنیت آن چیزی است که موجودیتش در معرض تهدید انگاشته می‌شود و ادعای مشروعی برای بقا دارد که در باور ویور، در بخش سیاسی، حاکمیت و در بخش اجتماعی، هویت مرجع امنیت هستند. وی مفاهیم انتزاعی همچون اصل موازنه قوا، جامعه بین‌المللی، عدم گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای و میکروبی و حقوق بین‌الملل را نیز به‌عنوان مرجع امنیت بر می‌شمرد. اتکای ویور بر مرجعیت حاکمیت در بخش سیاسی چنانکه اشاره شد، برگرفته از آراء اشمیت است. بر

این اساس، کشورها با استناد به در معرض خطر بودن حاکمیت خود، به اقدامات فوری و ضروری دست می‌زنند.

**ب: بازیگران امنیتی کننده:** این بازیگران با اعلام در معرض تهدید بودن موجودیت مرجع امنیت، مسائل را امنیتی می‌کنند. ویور رهبران سیاسی، دیوانسالاری‌ها، حکومت‌ها، دلالات سیاسی و گروه‌های فشار را ذیل بازیگران امنیتی کننده قرار می‌دهد (Dehghani Firouz-Abadi, Ghorashi, 2012, p.18).

**ج: بازیگران کارکردی:** بازیگرانی که بر پویای یک بخش تأثیر می‌گذارند. این بازیگران تأثیر چشمگیری بر تصمیمات متخذه در حوزه امنیت می‌گذارند (Ibid, pp.19-20). سه سطح تحلیل و واحدهای مربوط به هر یک از این سطوح از یکدیگر قابل تفکیک هستند که عبارت‌اند از:

#### ۱- سطح کارگزاران

در سطح کارگزاران به کنشگران و روابط میان آن‌ها توجه می‌شود که در امنیتی شدن موضوع مؤثر هستند. این سطح در برگیرنده چهار بعد است:

الف) موجودیت‌هایی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در قبال طرح یا پیدایش مسائل امنیتی، مشارکت یا مخالفت می‌کنند، شامل بازیگران امنیتی کننده، مخاطبان و بازیگران کارکردی.

ب) جایگاه یا روابط قدرتی که هر یک از موجودیت‌های فوق از آن برخوردارند.

ج) هویت‌های فردی و هویت اجتماعی که منجر به محدودیت رفتاری یا تقویت کنشگری هر یک از موجودیت‌های فوق می‌گردد.

د) مرجع امنیت و مرجع امنیتی کننده یا در واقع، آنچه تهدید شده و آنچه تهدید می‌کند (Ibid, p.18).

#### ۲- سطح کنش‌ها

سطح کنش‌ها دربرگیرنده کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی است که فرایندهای امنیتی کردن موضوع را تضمین می‌کند. این سطح ناظر به متغیرهای برون‌زبانی نیز هست که ایجاد امنیت را سبب می‌شود. منظور از متغیرهای برون‌زبانی، عواملی هستند که خارج از زبان قرار گرفته‌اند اما همچنان بر معنا مؤثرند و به هنگام کاربرد، ظاهر می‌شوند.

#### ۳- سطح بافت

از آن حیث که امکان بروز و محدود شدن گفتمان‌ها در یک بافت مهیا می‌شود، گفتمان‌های تهدیدآمیز هم در بافت‌های خاص امکان بروز دارند. بنابراین، برای فهم امنیتی کردن موضوعات، ضروری است فهم عمیقی از بافت و زمینه خلق آن گفتمان شکل گیرد (Ibid, pp.32-33). در مطالعات امنیتی کردن



چهار نوع روش پژوهش به کار می‌روند که عبارت‌اند از: تحلیل گفتمان، بوم‌نگاری، روندیابی و تحلیل محتوا (Ibid, p.33).

#### الف: امنیتی کردن در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده (مرور تاریخی)

از لحاظ تاریخی و در صد سال اخیر و پس از خروج ایالات متحده از انزواگرایی صد ساله به واسطه دکتورین مونروئه و ورود این کشور به جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۷، می‌توان به‌طور کلی نقش فعال این کشور در عرصه سیاست بین‌الملل را به سه مقطع تاریخی تقسیم‌بندی کرد. سه مقطعی که استعاره مشترک هر سه دوره مفهوم تهدید بوده و گفتمان امنیتی کردن حول دایکتومی خودی و دیگری سازش‌ناپذیر در هر سه دوره مشترک بوده و فقط مصادیق آن تغییر یافته‌اند. این سه دوره به قرار زیرند:

۱- از ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹؛ دال مرکزی و مصادیق تهدید در این دوره ایدئولوژی کمونیسم و کارگزار اصلی آن اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن است. از منظر بین‌الذنهانی برسازای شوروی ناشی از تضاد آشتی‌ناپذیر سرمایه‌داری با کمونیسم بود که در قول و کلام روسای جمهور و وزرای خارجه و رسانه‌ها، دکتورین‌های نظامی و امنیتی و اتاق‌های فکر ایالات متحده تئوریزه شده و برنامه‌ها و سیاست‌های عملی همه‌جانبه نظامی، سیاسی، اقتصادی، رسانه‌ای، فرهنگی و حتی ورزشی چون مک کارتیسم، صدور اسناد استراتژی امنیت ملی، برنامه‌های اصل چهار ترومن و طرح مارشال، دکتورین ژاندارم منطقه‌ای، فیلم‌های چندگانه رامبو، اتحادیه‌های نظامی چون ناتو، سیتو، سنتو، برنامه جنگ ستارگان و... به‌منظور شکست دشمن و به زانو در آوردن آن اتخاذ شدند و نهایتاً در کنار نابه‌سامانی‌ها و عوامل داخلی موجب سقوط این امپراطوری شدند.

۲- دوره ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱، موسوم به دوره نظم نوین جهانی؛ این دوره که شروع آن هم‌زمان بود با حمله عراق به کویت، در فقدان شوروی و کمونیسم، آمریکا سیاست هویتی خود را بر پلیس جهانی، هژمونی همه‌جانبه بر جهان و یک‌جانبه‌گرایی تعریف کرده و برهم‌زنندگان نظم جهانی را دولت‌های یاغی<sup>۱</sup> چون عراق و دولت‌های فرومانده‌ای<sup>۲</sup> چون سومالی که از کنترل داخلی و امنیت مرزهای خود عاجز بودند معرفی می‌کرد. وظیفه ایالات متحده اعاده نظم به جهان و منکوب کردن این بازیگران هنجارشکن و بسط

<sup>۱</sup> - Rogue States

<sup>۲</sup> - Failed States

ارزش‌های لیبرال دموکراسی و حقوق بشر تعریف شده بود. در این راستا آمریکا با اقدام یک‌جانبه در قضایایی چون حمله عراق به کویت، بحران سومالی، بحران هائیتی و بحران یوگسلاوی، حرف آخر را زد. ۳- از ۲۰۰۱ تاکنون، سیاست مبارزه جهانی علیه تروریسم؛ در این دوره که با حمله به برج‌های دوقلو و نماد سرمایه‌داری در نیویورک و اهدافی در واشنگتن شروع شد، مصداق تهدید به‌عنوان دال مرکزی گفتمان امنیتی کردن گروه‌های تروریستی فرامرزی، دولت‌های یاغی که در فهرست محور شرارت قرار می‌گرفتند و دولت‌های فرومانده و حامی گروه‌های تروریستی و خواهان دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی معرفی شدند که ارزش‌های لیبرال و حقوق شهروندان خود در خارج و داخل را نقض می‌کردند و به هر وسیله‌ای باید مهار می‌شدند. در فهرست این کشورها ایران، عراق، کره شمالی، سوریه و گروه‌هایی چون القاعده، طالبان، حزب‌الله لبنان، بوکوحرام، داعش و... قرار داشتند. سیاست‌های امنیتی کلامی و عملی مواجهه با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران هم در این طیف زمانی و تقسیم‌بندی قرار می‌گیرند.

#### ب: امنیتی کردن جمهوری اسلامی ایران در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده (مرور تاریخی)

هر پژوهشی که بخواهد به بررسی سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده در سده اخیر و در قبال ایران قبل و بعد از انقلاب بپردازد، از نظر موضوعی و به ترتیب تاریخی باید چهار موضوع زیر را مد نظر قرار دهد:

۱- نفت؛ از کشف اولین چاه نفت در ایران در ۱۹۰۸، نقش نفت در ماشین جنگی متفقین در جنگ جهانی اول، ورود اولین شرکت‌های نفتی آمریکایی به ایران در ۱۹۲۵، کودتای ۱۳۳۲ و براندازی دولت مصدق به واسطه ملی کردن صنعت نفت، بحران نفتی ۱۹۷۳ و نقش شاه در تأمین نفت غرب و اسرائیل تا پیروزی انقلاب اسلامی، جنگ نفتکش‌ها و سه جنگ نفتی در خلیج فارس، و به‌طور کلی نقش این کالای استراتژیک در اقتصاد سیاسی منطقه و جهان، (از ۱۹۰۸ تاکنون).

۲- کمونیسم؛ از شکل‌گیری این ایدئولوژی مخالف سرمایه‌داری با انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷ و تأثیر آن بر ایران، فضای جنگ سرد و تعلق ایران به اردوگاه غرب و برنامه‌ها و اتحادهای شاه با ایالات متحده در قالب دکترین‌هایی چون ژاندارم منطقه، سیاست دو ستونی آمریکا (ایران ستون نظامی و عربستان ستون اقتصادی)، پیمان‌های نظامی چون سنتو، برنامه ائتلاف برای پیشرفت کندی، برنامه اصل چهار ترومن، تا بررسی نقش حزب توده و کمک به هسته‌ای کردن ایران توسط آمریکا و فروپاشی شوروی در ۱۹۸۹، (از ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۹).

۳- اسرائیل؛ از متحد و همدوش بودن شاه ایران با آمریکا در قبال اسرائیل و داشتن روابط همه‌جانبه و نزدیک ایران با اسرائیل در ایران قبل از انقلاب تا دشمنی ایدئولوژیک و همه‌جانبه کلیت انقلاب اسلامی با این رژیم و حمایت از جنبش‌های ضد اسرائیلی در ساختار حکومت بعد از انقلاب اسلامی ایران، (۱۹۴۸ تاکنون).

۴- تروریسم؛ از تحولات بعد از انقلاب مانند تسخیر سفارت آمریکا و انفجار مقر تفنگداران دریایی آمریکا و فرانسه در ۱۹۸۳ و تولد حزب‌الله لبنان و متقابلاً ترور سران حکومت جدید در ایران تا رویداد ۱۱ سپتامبر و ظهور گروه‌هایی چون طالبان و القاعده و داعش، (از ۱۹۷۹ تاکنون).

همچنین در بررسی روند امنیتی کردن یک سیکل بسته مرکب از عوامل زیر وجود دارد: ذهنیت- هویت- ارزش‌ها- منافع- عملکردها. در این روند ذهنیت بازیگران از یکدیگر هویت آنان را به‌عنوان خودی و دیگری تعریف کرده و هر بازیگری یک سری ارزش‌ها را به‌عنوان اصول خدشه‌ناپذیر تعریف نموده و بر اساس منافع تعریف شده به یک سری تصمیمات سیاسی دست می‌زند. در روند تکرار این حلقه یک سری عملکردها و منافع معین موجب بروز ارزش‌هایی می‌شوند که هویت یک بازیگر را تعریف کرده و ذهنیت بازیگر مقابل درباره خود را شکل می‌دهند. در روند امنیتی کردن جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک دیگری تهدید کننده در گفتمان دستگاه سیاست خارجی آمریکا، یک سری عوامل ذهنی و موضع‌گیری‌های کلامی در کنار کنش‌های سیاسی متقابل موجب شکل‌گیری تعریف بین‌الذهانی دو بازیگر از یکدیگر شده است که ذکر مختصر این ذهنیت‌ها و کنش‌های متقابل در طول چهار دهه موجب شکل‌گیری دوگانه خودی و دیگری در اذهان دو کشور شده است. در گام اول باید به پایه‌های فکری و بنیان‌های نظری دو ایدئولوژی که دو حکومت مذکور بر آن‌ها مبتنی هستند یعنی اسلام و سرمایه‌داری لیبرال اشاره کرد. شعارها و ارزش‌های انقلاب اسلامی چون تئوری صدور انقلاب، دفاع از مستضعفین و جنبش‌های آزادی‌بخش، که نظم موجود و ارزش‌های لیبرال را به چالش می‌کشیدند در کنار رویدادهای تاریخی چون حادثه گروگان‌گیری سفارت آمریکا (تسخیر لانه جاسوسی)، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، سیاست مهار دوگانه عراق و ایران از جانب آمریکا، انفجار در دفتر نخست‌وزیری و حزب جمهوری اسلامی، انفجار مقر تفنگداران دریایی آمریکا در بیروت در ۱۹۸۳، ادعاهای آمریکا مبنی بر مانع‌تراشی ایران در روند صلح خاورمیانه، نقض حقوق بشر، آزادی‌های مدنی و ارزش‌های دموکراتیک، حمایت از گروه‌های تروریستی و تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و... برخی از عوامل کلامی و عملی هستند که به صورت متقابل تعریف بین‌الذهانی دو بازیگر از یکدیگر را شکل داده‌اند.

جدول (۱): گونه شناسی گفتمان امنیتی دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده از ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۶

بعد عملی (کنش)			بعد کلامی (گفتار)			تهدید
دوره‌ها			دوره‌ها			
۲۰۱۷-۲۰۰۱	۲۰۰۱-۱۹۹۰	۱۹۹۰-۱۹۴۵	۲۰۰۱-۲۰۱۷	۱۹۹۰-۲۰۰۱	۱۹۴۵-۱۹۹۰	
طرح خاورمیانه	حمله به عراق به دلیل	جنگ سرد، برنامه‌های نظامی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی	مبارزه با تروریسم- دولت‌های محور شرارات، دولت‌های	نظم نوین جهانی، دولت‌های فرومانده و یاغی	کمونیسم- امپراطوری شیطان، شوروی و اقمار آن	مصادیق و مدل‌ها
بزرگ، حمله به افغانستان و ساقط نمودن طالبان، حمله به عراق و ساقط نمودن صدام، اتخاذ تحریم و تهدید حمله علیه ایران	تهاجم به کویت، لشکرکشی به سومالی، حمله به صرب‌ها در یوگسلاوی	و..مانند جنگ ستارگان، منجر به فروپاشی شوروی	یاغی، دولت‌های فرومانده، بنیادگرایان مذهبی			

ج: امنیتی کردن جمهوری اسلامی ایران و برنامه هسته‌ای کشورمان بعد از یازدهم سپتامبر بعد از یازدهم سپتامبر این روند امنیتی کردن به‌عنوان یک پروژه مزمن تداوم یافت و از جانب ایالات متحده و به‌واسطه مطرح شدن استراتژی کلان امنیتی این کشور با عنوان مبارزه جهانی علیه تروریسم<sup>۱</sup> و نیز حوادثی چون افشای برنامه مخفی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران از جانب منافقین در مرداد ۱۳۸۱، شکل حادثی به خود گرفت. بعد از یازدهم سپتامبر دال مرکزی کمونیسم به‌عنوان مصادیق تهدید گفتمان امنیتی جایش را به تروریسم داد. بر این اساس دستگاه سیاست خارجی باید به تئوریزه کردن این مفهوم و مصادیق آن می‌پرداخت. جرج بوش از حزب جمهوری خواه که به‌واسطه هویت تاریخی این حزب بر مداخله-گرایی، حملات پیشدستانه و پیشگیرانه و به‌طور کل قدرت سخت‌افزاری تأکید داشت، در رأس تئوریزه کردن این گفتمان قرار داشت. بر این اساس متن سخنرانی‌های مهمی چون نطق بوش بلافاصله بعد از حملات یازدهم سپتامبر، سخنرانی سالانه بوش در کنگره (۲۰۰۲)، سندهای استراتژی امنیت ملی سال‌های

<sup>۱</sup> -Global War on Terror

۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ و دکترین‌های رئیس‌جمهور در کنار سند‌های رسمی چون سند ۲۰۰۴ و سند چالش‌های نوظهور در قرن ۲۱ شامل چالش‌های سنتی، نامنظم، مصیبت‌آمیز ناشی از سلاح‌های کشتارجمعی و چالش‌های مختل‌کننده ناشی از رقابت تکنولوژیک، به تئوریزه کردن این استراتژی و بیان مصادیق تروریسم پرداختند. در گام بعدی نوع سیاست خارجی و امنیتی و اقدامات دو رئیس‌جمهور در این رابطه به‌طور مختصر بیان خواهند شد.

ج-۱: اقدامات کلامی، دستگاه سیاست خارجی آمریکا در امنیتی کردن ایران بعد از یازدهم سپتامبر: روند امنیتی کردن جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک تهدید ریشه در هویت تاریخی و تقابل دو کشور در طی ۳ دهه قبل دارد. با این حال یازدهم سپتامبر و تغییر فضای بین‌المللی و برملا شدن برنامه هسته‌ای ایران به ابعاد و سرعت این روند افزود و در فحوی کلامی سیاسیون و اسناد رسمی سیاست خارجی ابراز شد. برای مثال بوش پس از حمله در پایان بازدید از یک مدرسه ادعای آغاز مجدد جنگ‌های صلیبی را پیش کشید و اعلام کرد: «هیچ تفاوتی بین عاملان این اقدام تروریستی و کسانی که به آن‌ها پناه می‌دهند قائل نیستیم» (Young Journalists Club, May 7, 2016). در ژانویه سال ۲۰۰۲ میلادی جورج بوش رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا در گزارش سالیانه خود به مجلسین و ملت آمریکا برای اولین بار از اصطلاح «محور شرارت»<sup>۱</sup> استفاده کرد و سه کشور عراق، ایران و کره شمالی را اجزای اصلی این محور نامید. بوش در سخنرانی سالانه‌اش در کنگره به تاریخ ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ از «محور شرارت» سخن گفت و اضافه کرد که «من منتظر وقوع وقایع نخواهم ماند. من در شرایطی که خطر لحظه به لحظه نزدیک می‌شود، به نظاره نخواهم ایستاد. آمریکا اجازه نخواهد داد تا خطرناک‌ترین رژیم‌ها با مخرب‌ترین سلاح‌ها جهان ما را تهدید کنند» (Molayi, September 11, 2015). بوش در سخنرانی نوامبر سال ۲۰۰۳ خود در لندن از حمله به عراق دفاع کرد و ادعای دموکراسی‌سازی در خاورمیانه را پیش کشید (مولایی، ۱۳۹۴/۰۶/۲۰). جرج بوش همچنین در آخرین ماه‌های ریاست جمهوری خود در پی بمباران سایت هسته‌ای سوریه توسط اسرائیل، روز سه‌شنبه ۲۹ آوریل ۲۰۰۹ گفت: افشای جزئیات برنامه اتمی سوریه، پیام روشنی به ایران و کره شمالی بود که نمی‌توانند فعالیت‌های هسته‌ای خود را مخفی کنند. "ما

<sup>۱</sup> - Axis of Evil

علاقه‌مندیم به ایران و جهان پیام بفرستیم، که تکثیر سلاح‌های اتمی تا چه اندازه می‌تواند به بی‌ثباتی در خاورمیانه بینجامد (Radio Farda, April 30, 2008).

همچنین سند استراتژی امنیت ملی آمریکا سال ۲۰۰۲ به آرمان‌های حماسی برای شرافت انسانی، اصول و ارزش‌های جامعه لیبرالی شامل دفاع از آزادی، عدالت، حاکمیت قانون، محدود ساختن قدرت مطلق دولت، آزادی بیان، آزادی مذهبی و وضعیت دولت‌های سرکش، خطر گسترش سلاح‌های کشتار دسته‌جمعی و نهایتاً سیاست پیش‌دستی به‌عنوان تنها گزینه مطلوب می‌پردازد و ذکر شده که کانون اصلی خطر از نظر سند، ترکیب فن‌آوری و افراط‌گرایی است (Bozorgmehri, October 13, 2013). سند استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶ نیز همانند سند سال ۲۰۰۲ تدوین شده است. بخش زیادی از سند مذکور به مصداق ایران پرداخته است و ضمن تأکید بر حملات پیش‌دستانه آورده است: "...ما ممکن است با چالشی جدی‌تر از هیچ کشوری جز ایران مواجه نشویم. برای تقریباً ۲۰ سال، ایران بسیاری از تلاش‌های اتمی اصلی خود را از جامعه بین‌المللی پنهان کرد. اما ایران همچنان مدعی است که در پی ساخت تسلیحات اتمی نیست. نیات اصلی رژیم ایران در خودداری این رژیم از مذاکره توأم با حسن نیت کاملاً مشهود است: خودداری از اجرای تعهدات بین‌المللی خود مبنی بر فراهم آوردن دسترسی آزادانه بین‌المللی انرژی اتمی به مراکز هسته‌ای این کشور و پاسخ گفتن به پرسش‌های نگران‌کننده و همچنین اظهارات خصمانه رئیس‌جمهور ایران مبنی بر لزوم محو اسرائیل از روی نقشه زمین. آمریکا به شرکای اروپایی خود و روسیه پیوسته است و ایران را تحت فشار قرار داده است تا به تعهدات بین‌المللی خود عمل کند، تضمین‌های عینی ارائه نماید که برنامه اتمی این کشور صرفاً جنبه صلح‌آمیز دارد. اگر قرار است از مواجهه نظامی پرهیز شود تلاش‌های دیپلماتیک باید موفق گردند. آمریکا نگرانی‌های دیگری در مورد ایران دارد که به اندازه این مسائل اتمی مهم هستند. رژیم ایران از تروریسم حمایت می‌کند، اسرائیل را تهدید می‌کند و در پی ناکام گذاشتن روند صلح خاورمیانه است، روند دموکراسی در عراق را مختل می‌کند و مردم خود را از آزادی محروم می‌سازد. مسئله اتمی و نگرانی‌های دیگر ما در نهایت فقط هنگامی حل خواهند شد که رژیم ایران با اتخاذ تصمیمی راهبردی، سیاست‌های خود را تغییر دهد و نظام سیاسی خود را باز نماید و به مردم خود آزادی بدهد. این هدف غایی سیاست آمریکا است. در این حین، ما همه تدابیر ضروری را برای محافظت از امنیت ملی و اقتصادی خود در برابر تأثیرات ناخوشایند اقدامات بد آن‌ها اتخاذ خواهیم کرد. ریشه مشکلات در رفتار غیرحقوقی و اهداف خطرناک رژیم ایران است نه در آرمان‌های مشروع و منافع مردم ایران. راهبرد ما مبتنی بر مقابله با تهدیدات رژیم

ایران و درعین حال گسترش تعامل و کمک به مردمی است که رژیم ایران بر آن‌ها ستم می‌کند..."<sup>۱</sup> (Aryanfar, April 12, 2010, p.16). در دوره اوباما نیز دموکرات‌ها در چارچوب استراتژی کلان مبارزه جهانی با تروریسم در قبال ایران برخورد کردند متتها روش‌ها و تاکتیک‌های آنان متفاوت و با اولویت قدرت نرم در کنار قدرت سخت بود. سیاستی که به قدرت هوشمند<sup>۱</sup> موسوم است. اوباما در سخنرانی خود در سال ۲۰۰۹ در قاهره تلویحاً از سیاست‌های سخت‌افزاری بوش در عراق و خاورمیانه انتقاد کرده و به دلجویی از مسلمانان و مرزبندی بین اقلیت افراطی و اکثریت صلح‌طلب اقدام کرد و قول خروج نیروهایش از عراق و بستن زندان گوانتانامو را داد (Molayi, Fras Nawa, September 11, 2015). در سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ آمریکا نیز ۱۴ بار نام ایران ذکر شده، ۹ مورد آن در یک پاراگراف با عنوان «تشویق ایران مسئول» به کار رفته است. براساس این سند ایران و کره شمالی یا باید پیشنهادهای آمریکا درخصوص تعامل (به سبک آمریکایی) را بپذیرند یا این که با انزوای شدیدی مواجه می‌شوند. در راهبرد جدید آمریکا از یک‌جانبه‌گرایی و دکترین جنگ پیشگیرانه که دو ویژگی دولت بوش پسر بود، فاصله گرفته و تلاش شده همکاری‌های واشنگتن فراتر از متحدان سنتی و با قدرت‌های نوظهور مثل چین و هند گسترش یابد (Mashregh News, April 5, 2015).

در سند استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵ اهمیت قدرت نظامی به‌عنوان پشتوانه دیپلماسی اجبار، بسط مفهوم امنیت ملی به حوزه‌های جدید، بهره‌گیری از نگاه خوش‌بینانه به جهان، اتخاذ موضع میانه در مورد مسائل مهم بین‌المللی، لزوم مقابله با تکثیر تسلیحات هسته‌ای و تقویت رژیم عدم اشاعه و توجه بیشتر به مقوله امنیت سایبری مد نظر قرار گرفته‌اند. در رابطه با مذاکرات هسته‌ای با جمهوری اسلامی ایران، سند مذکور اعلام کرده است که ترجیح ایالات متحده، دستیابی به توافق جامع هسته‌ای است که تضمین کند برنامه هسته‌ای تهران برای همیشه صلح‌آمیز باقی خواهد ماند و در این مسیر بهترین راه برای تأمین منافع ملی آمریکا، پیشبرد رژیم عدم اشاعه در جهان و استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای توسط ایران ذکر شده است. در مقدمه سند آمده است... "ما هدایت تلاش‌های بین‌المللی را برای متوقف کردن اشاعه تسلیحات هسته‌ای بر عهده داشتیم و از جمله کارهایی که در این زمینه انجام دادیم تقویت رژیم تحریم‌های بین‌المللی بی‌سابقه برای پاسخگو کردن ایران به خاطر عمل نکردن به تعهدات بین‌المللی‌اش بود. البته در کنار این کار، به تلاش‌های دیپلماتیک ادامه دادیم که همین حالا نیز سبب متوقف شدن پیشرفت برنامه هسته‌ای

<sup>۱</sup>- Smart Power

ایران شده و این برنامه را در ابعاد کلیدی به عقب رانده است "... البته، نگارندگان سند راهبرد امنیت ملی آمریکا با توسل به سیاست اعمال فشار و تهدید علیه ایران، مسیر گزینه‌های دیگر را در این رابطه باز نگه داشته‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۴/۰۱/۰۷). همچنین در فصل مربوط به محیط راهبردی در سند راهبرد اطلاعات ملی ۲۰۱۴ ایالات متحده ذکر شده که تلاش‌های هسته‌ای ایران با توجه به برنامه موشکی این کشور، حمایت از تروریسم، تلاش‌های رژیم در سطح منطقه و دیگر توانایی‌های نظامی این کشور، هنوز یک نگرانی کلیدی برای آمریکاست (Clapper, January 29, 2014).

### ج-۲: سیاست‌ها و ابعاد عملی گفتمان امنیتی دولت بوش در قبال برنامه هسته‌ای کشورمان

با توجه به تکرار و تشدید روند امنیتی کردن و برسازی ایران و برنامه هسته‌ای کشورمان به‌عنوان تهدید، گام بعدی دولت ایالات متحده اتخاذ سیاست‌های عملی برای مقابله و شکست این تهدید بود. اقداماتی که در راستای استراتژی کلان مبارزه با تروریسم و در ۴ دولت بوش و اوباما در دستور کار قرار گرفتند. گونه شناسی این نوع اقدامات عملی در دستگاه سیاست خارجی این دولت‌ها به فهم کلیت امنیتی کردن برنامه هسته‌ای کشورمان کمک می‌کند.

### ج-۲-۱: دوره اول ریاست جمهوری بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۴): سخت‌افزارگرایی و نظامی‌گری اصول اساسی گفتمان امنیتی ایالت متحده، (حمله نظامی و مداخله، وجهه غالب سیاست خارجی)

جرج بوش در فردای حملات ۱۱ سپتامبر با تأکید ویژه بر حمله نظامی به تروریست‌ها، باب سخت‌افزارگرایی در سیاست خارجی در هزاره سوم را گشود. مداخله‌گرایی، یک‌جانبه‌گرایی و نادیده گرفتن سازمان‌های بین‌المللی، حملات پیشگیرانه و پیشدستانه توسط بوش و مشاوران اصلی او به‌وضوح روشن ساخت که آن‌ها نمی‌توانند توسط اتحادیه‌های سنگین و نهادهای بی‌اثر محدود شوند. دولت بوش، انواع مداخلات بشردوستانه توسط کلینتون در سومالی و بوسنی را تصدیق نمود چراکه آن‌ها را در راستای منافع آمریکا و مهار تهدیدات استراتژیک از جانب چین و روسیه می‌دانست. همان‌گونه که بیتسویچ هم ذکر می‌کند رویکرد نظامی بوش به "جنگ علیه تروریسم" در یک سنت عمیق نظامی‌گری ریشه دارد که در ۱۱ سپتامبر سر بر آورد. با این حال، اولویت دولت بوش برای استفاده از ابزار خشن نیروهای نظامی در تحقق تغییرات رژیم در افغانستان و عراق و نادیده گرفتن نظر متحدان و نهادهای بین‌المللی، انحراف عظیمی از انترناسیونالیسم لیبرال‌تر سال‌های صدارت کلینتون بود. در این دوره برای دولت بوش مهم‌ترین اصل این بود که در چارچوب تفکر رئالیسم و قدرت‌تهاجمی به پیروزی نظامی دست یابد چراکه با دشمنی مواجه بود که بر اساس قانون جنگل عمل می‌کرد (Hallams, 2011, pp. 9-12).



اشغال نظامی و مداخله‌گرایی برای تغییر رژیم، از مؤلفه‌های رویکرد سخت‌افزارگرایی در سیاست خارجی می‌باشند که جرج بوش با توجه به فضای روانی جامعه و ذهنیت تگزاسی فردی خود و شرایط پس از حملات ۱۱ سپتامبر بر آن‌ها تکیه کرد. با این ذهنیت بود که در صدد مهار دولت‌های یاغی و ذکر شده در لیست محور شرارت برآمد و در اولین گام به افغانستان و سپس به عراق حمله کرد. اما تبعات ناخواسته این مداخلات باعث فروریختن دیوار خوش‌بینی به نظام‌گیری و تجدید نظر در این سیاست شد.

ج-۲-۲: دوره دوم ریاست جمهوری بوش (۲۰۰۸-۲۰۰۴): سخت‌افزارگرایی عملی در قالب نرم‌افزارگرایی اعلانی

ترجیح بوش برای انتخاب قدرت سخت در ابتدای حکومت او، انتخاب طبیعی گروهی از افرادی بود که به‌شدت به قدرت نظامی آمریکا برای تحقق بخشیدن به سیاست خارجی در خارج از مرزهای کشور باور داشتند. با این وجود در دومین دوره حکومت بوش تلاش‌هایی برای جبران خسارات برآمده از اولین دوره حکومت، صورت گرفت. به این صورت که دولت به متحدان خود پیوست و خود را به دیپلماسی و مذاکره در مورد مسائل مانند ایران و کره شمالی متعهد کرد و هرچند دیرنگام اما برای احیای دیپلماسی عمومی تا حدودی تلاش کرد (Ibid, p.47). در این دوره، از نظر اولویت اعلانی، ارزش‌های آمریکایی یعنی لیبرال دموکراسی و حقوق بشر و تجارت آزاد در اولویت قرار گرفتند و از نیروی نظامی به‌عنوان راه دوم و ابزار خشن و پشتوانه عملیاتی کردن این ارزش‌ها سخن به میان آمد. تمایل نومحافظه‌کاران برای حفظ سلطه جهانی آمریکا و تسلط نظامی، همراه با تعهد دونالد رامسفلد به "راه جدید جنگ" براساس فن‌آوری‌های اطلاعاتی و سلاح‌های دقیق، این اطمینان را به وجود آورد که اندیشه‌های قدرت نرم در دولت بوش وجود دارد. این دکترین بیانگر آن بود که ارتقاء دموکراسی نه به‌خودی‌خود، بلکه در قالب یک پروژه دموکراسی‌سازی و از طریق استفاده از برتری نظامی آمریکا، با نقش کمی برای سازمان‌های بین‌المللی و متحدان و تا حدودی توجیه بی‌توجهی به حقوق بین‌الملل و هنجارها تا زمان اجرای آن، ممکن است. خود بوش، مانند پیشینیانش، اساساً به مفاهیم استثمارگرایی آمریکایی متعهد بود، و طبیعتاً بر سر همان ذهنیت مداخله‌گرایی و تهاجم، اتخاذ این سیاست یک تاکتیک بود نه یک استراتژی (Ibid, pp.12-14). سه اصل اساسی دستگاه سیاست خارجی آمریکا در دوره بوش عبارت بودند از: اقدام پیش‌دستانه، اقدام یک‌جانبه و دموکراسی‌سازی. که در دوره دوم با گرایش به سمت نرم‌افزارگرایی دموکراسی‌سازی اهمیت یافت.

بوش در سخنرانی سالانه خود کمی پس از حمله به عراق ضمن اشاره به ضرورت تحول در ساختارهای سیاسی در کشورهای خاورمیانه، باور خود را به وجوه نرم‌افزاری تهدیدات علیه منافع آمریکا در منطقه

این‌گونه بیان می‌کند: "مادامی که خاورمیانه منطقه‌ای استبداد زده و سرشار از خشونت و ناامیدی است، همچنان کانونی برای پرورش انسان‌ها و جنبش‌هایی خواهد بود که امنیت آمریکا و دوستانش را با تهدید مواجه می‌کند. بر همین اساس است که آمریکا استراتژی گسترش آزادی در خاورمیانه بزرگ را تعقیب می‌کند" (Tabatabaei, Saifi, 2012, pp.181-182). گفتمان مذکور در سند استراتژی امنیت ملی در سال ۲۰۰۶ نیز تداوم یافت. این سند نیز تأثیرات تهاجم ایالات متحده به افغانستان و عراق و دموکراتیزه کردن این کشورها را ستود و در همان حال به عموم مردم یادآوری می‌کند که هنوز در خاورمیانه کشورهایی مانند سوریه و ایران وجود دارند که با جهان‌بینی‌های آمریکایی موافق نیستند، به اسکان تروریست‌ها در داخل کشورشان ادامه می‌دهند و از تروریست‌ها و فعالیت‌های آنها در خارج حمایت می‌کنند (Hlavsová, 2017, p.5). در مورد ایران و برنامه هسته‌ای کشورمان، استراتژی دولت بوش در دوره دوم ریاست‌جمهوری، اعطای تشویق‌های فنی و اقتصادی و در صورت امتناع ایران، فشار بین‌المللی و حمله نظامی را مد نظر قرار داده بود. دولت بوش در صدد ایجاد اجماع جامعه بین‌المللی برای مقابله با ایران به‌عنوان یک انتخاب استراتژیک بود. بوش معتقد بود که تهران باید به‌طور شفاف و با دقت از تلاش خود برای دستیابی به توانایی‌های سلاح‌های هسته‌ای، به‌خصوص تأسیسات غنی‌سازی در نطنز، عقب‌نشینی کند. اگر این کار را کرد، جامعه بین‌المللی با مزایای دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی به ایران پاسخ خواهد داد. این شامل رفع تحریم‌های اقتصادی موجود و پشتیبانی فعال بین‌المللی برای تدوین یک برنامه هسته‌ای غیرنظامی صلح‌آمیز است که شامل تأمین سوخت هسته‌ای می‌شود تا ایران نیازی به تأسیسات غنی‌سازی نداشته باشد. از طرفی اگر ایران این انتخاب را رد کند، رژیم دیپلماسی کنار گذاشته خواهد شد، تحریم‌های اقتصادی بیشتری تحمل خواهد کرد و خطر اقدام نظامی را برای خود می‌خرد. رویکرد بوش را می‌توان به‌عنوان استراتژی "دو زمانه" خلاصه کرد: اول، سعی کنید تا زمانی که رژیم ایران مسیر دستیابی صریح به سلاح هسته‌ای را پیش می‌گیرد، بر این کشور فشار بیاورید. و دوم، اگر فشار عمومی باعث نشد که رژیم، سیاست هسته‌ای خود را تغییر دهد (و غالباً غنی‌سازی را متوقف نکند)، به این معناست که این کشور مسیر مقابله با جامعه بین‌المللی را در پیش گرفته و باید متوقف شود (Hadley, pbs website, 03 Nov 2010).

در این دو دوره با وجود عطش بوش و نومحافظه‌کاران زیرمجموعه دولت او به تکیه بر رئالیسم تهاجمی و حمله نظامی به دشمنانشان، به دلیل اولویت‌بندی این کشور در تعیین اهداف حمله نظامی در کنار یک سری شرایط، این دولت نتوانست در قبال جمهوری اسلامی ایران و توقف برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای کشورمان راه خطای نظامی را در پیش گیرد. در کل می‌توان به دلایل زیر در این مورد اشاره کرد:

- در بررسی عوامل این امر در دوره اول با عنوان ریاست جمهوری بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۴): سخت-افزارگرایی و نظامیگری اصول اساسی گفتمان امنیتی ایالت متحده، (حمله نظامی و مداخله، وجهه غالب سیاست خارجی)، می‌توان به سه دسته عامل اشاره کرد: عوامل داخل ایران، عوامل داخل آمریکا و عوامل بین‌المللی. در بعد عوامل داخلی ایران، می‌توان به روی کار بودن سید محمد خاتمی در رأس دستگاه اجرایی کشور، مطرح نمودن تز گفتگوی تمدن‌ها در سطح بین‌المللی و تعیین سال ۲۰۰۱ به‌عنوان سال گفتگوی تمدن‌ها، تلاش این دولت برای فرو ریختن دیوار بی‌اعتمادی در بین دو کشور در مجامع و محافل جهانی و رسانه‌ای و غلبه گفتمان اصلاح‌طلبی بر سیاست خارجی ایران اشاره کرد. در بعد عوامل داخلی آمریکا می‌توان به اولویت‌بندی هدف‌ها و دیگری‌هایی که آمریکا باید آن‌ها را مهار می‌کرد اشاره کرد. تعریف و تعیین تروریست‌ها در گفتمان امنیتی ایالات متحده و قریب‌الوقوع بودن حملات آن‌ها در جریان حادثه ۱۱ سپتامبر، لزوم حمله سریع به افغانستان و عراق را برای این کشور پیش کشید و جمهوری اسلامی در اولویت حمله نظامی آمریکا نبود. همچنین نتایج ناگوار ماندن در باتلاق عراق و افغانستان، افکار عمومی داخل آمریکا را برای شروع جنگی دیگر راضی نمی‌کرد. در بعد عوامل بین‌المللی هم می‌توان به عواملی چون افشای دروغ‌پردازی درباره وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق و یافت نشدن این سلاح‌ها، نقض گسترده حقوق بشر و حقوق بین‌الملل در مقابله نظامی و خشن با تروریست‌ها، افزایش دور از انتظار شمار قربانیان غیرنظامی و شهروندان بی‌دفاع و نابودی زیرساخت‌های عراق و افغانستان، مستقر نشدن و بی‌نتیجه ماندن دموکراسی وارداتی به این کشورها، فقدان مشروعیت جهانی جنگ و مخالفت افکار عمومی دنیا بر شروع جنگ دیگر، یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و بی‌اعتنایی به سازمان‌های بین‌المللی و نظرات متحدین، پایین آمدن مشروعیت بین‌المللی آمریکا و نیز بهره‌گیری زیرکانه قدرت‌های رقیب مانند چین و روسیه در بعد اقتصادی و فراغت از جنگ از شرایط بین‌المللی آمریکا اشاره کرد.

- همچنین در دوره دوم صدارت بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۴): تحت عنوان سخت‌افزارگرایی عملی در قالب نرم-افزارگرایی اعلانی، می‌توان علاوه بر عوامل فوق، به عوامل دیگری چون اتمام دوره ریاست جمهوری بوش، ناکامی جمهوری خواهان در تحقق اهداف و صرفاً با اتکا به نظامیگری، تغییر تاکتیک‌ها و مسیر سیاست خارجی به سمت نرم‌افزارگرایی و همراهی نکردن افکار عمومی داخلی و خارجی با شروع جنگی دیگر اشاره کرد.

ج-۲-۳: ریاست جمهوری اوپاما، درس‌های آموخته از دولت بوش و انتخاب قدرت هوشمند<sup>۱</sup> در دستور کار سیاسی

ایدئولوژیک‌گرایی بوش در مبارزه با تروریسم، تجربه تلخ نظامیگری و گیر کردن آمریکا در بحران عراق، تحقق نیافتن وعده صلح در افغانستان، ذهنیت برخورد نظامی با ایران به‌عنوان عضو محور شرارت در مواجهه با برنامه هسته‌ای این کشور بعد از عراق و طالبان، به همراه اختصاص مالیات شهروندان آمریکایی به هزینه‌های نظامی و غافل ماندن از مسائل داخلی و نهایتاً پایان دوره صدارت بوش، زمینه‌های لازم برای ورود اوپاما به کاخ سفید را فراهم ساخت. باین‌وجود روی کار آمدن باراک اوپاما با شعار تغییر اگرچه به معنای دست کشیدن آمریکا از منافع به دست آمده در خاورمیانه نبوده است، اما گفت‌مان غالب در کاخ سفید را به سمت کاهش نظامیگری و افزایش دیپلماسی و به‌ویژه در حوزه دیپلماسی عمومی سوق داده است. به‌طوری‌که مفاهیمی همچون "اروپای پیر، اسلام فاشیستی و صلیبیون" جای خود را به رابطه احترام آمیز با جهان اسلامی داد (Tabatabaei, Saifi, 2012, pp.176-179). بر این اساس قدرت هوشمند با اولویت دیپلماسی در کنار اهرم حمله نظامی در دستور کار اوپاما قرار گرفت.

#### مفروضه‌های ایالات‌متحده برای استفاده از قدرت هوشمند

سوزان ناسل در سال ۲۰۰۴ در مقاله‌ای که به امور خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۰ می‌پرداخت، برای نخستین بار در مورد نظریه قدرت هوشمند سخن گفت و پیشنهاد تجدید نظر در دکترین انترناسیونالیسم لیبرال را مطرح کرد. او استدلال کرد که "قدرت هوشمند به این معنی است که بدانیم که همیشه بهترین ابزارها در دست خود ایالات‌متحده نیست" و تلاش کرد تا ارزش چندجانبه‌گرایی را بیان کند. از سوی دیگر، او توضیح داد که "ایالات‌متحده باید هر وسیله‌ای از قدرت را مورد توجه قرار دهد." بر خلاف محافظه کاران، که بر قدرت نظامی به‌عنوان ابزار اصلی حکومت‌داری تکیه می‌کنند، بین‌المللی‌گرایی لیبرال، تجارت، دیپلماسی، کمک خارجی و گسترش ارزش‌های آمریکایی به همان اندازه مهم است. جوزف نای اولین کسی بود که تعریف دقیقی از قدرت هوشمند ارائه داد که "نه سخت و نه نرم، بلکه هر دو نوع قدرت است". نای سپس روشن می‌کند که قدرت هوشمند "یک رویکرد است که ضرورت یک نیروی نظامی را برجسته می‌کند، اما همچنین در اتحادیه‌ها، مشارکت‌ها و مؤسسات در همه سطوح به‌شدت سرمایه‌گذاری می‌کند تا نفوذ یک کشور را تقویت کند و مشروعیت عمل ایجاد کند". درنهایت، او یکی از وظایف را که قدرت هوشمند باید سعی در تحقق آن داشته باشد بیان می‌کند: و آن فراهم کردن خیر

<sup>۱</sup>- Smart Power

جهانی است. قدرت هوشمند توانایی ترکیب قدرت سخت و نرم به یک استراتژی برنده است. این شامل استفاده استراتژیک از استقرار دیپلماسی، ایجاد ظرفیت و پیش‌بینی قدرت و نفوذ در شیوه‌های مقرون‌به‌صرفه و مشروعیت سیاسی و اجتماعی است. قدرت هوشمند به معنی ایجاد یک استراتژی یکپارچه، پایگاه منابع و مجموعه ابزار برای رسیدن به اهداف کلیدی است، که بر اساس قدرت سخت و نرم است. این یک رویکرد است که نه تنها ضرورت نیروی نظامی قوی را برجسته می‌کند، بلکه به شدت در اتحادیه‌ها، و مؤسسات و در همه سطوح سرمایه‌گذاری و مشارکت می‌کند تا نفوذ و مشروعیت را ایجاد کند (Pallaver, 2011, p.13). قدرت هوشمند سنتز قدرت نرم و سخت است اما کاملاً نه قدرت سخت، و نه قدرت نرم، بلکه ترکیب ماهرانه هر دو است (Ibid, p.101). به‌طور کلی این نوع قدرت بر اصول زیر مبتنی است:

الف) اتحادها، مشارکت‌ها و نهادها: با تقویت اتحادها و نهادهایی که به منافع ایالات متحده احترام می‌گذارند و به حل چالش‌های قرن بیست و یکم کمک می‌کنند؛

ب) توسعه جهانی: به منظور تطبیق منافع ایالات متحده با آرمان‌های مردم در سراسر جهان؛

ج) دیپلماسی عمومی: هدف این است که روابط بلندمدت، روابط بین افراد و بخصوص در میان جوانان ایجاد شود؛

د) ادغام اقتصادی: تداوم مشارکت در اقتصاد جهانی و گسترش مزایای تجارت آزاد برای کسانی که در خارج از کشور پشت سر ایالات متحده قرار دارند.

د) تکنولوژی و نوآوری: منابع انرژی امن و تغییرات آب و هوایی چالشی است که نیازمند رهبری آمریکایی است (Ibid, p.121).

اوباما با دوری از سیاست‌های بوش و رئالیسم تهاجمی و تکیه بر انترناسیونالیسم بین‌الملل، با شعار تغییر در سیاست خارجی، البته تغییر تاکتیک‌ها، نه استراتژی کلان و با حفظ اولویت‌های سیاست خارجی تاریخی آمریکا و با ترجیح زمانی و مکانی دیپلماسی بر حمله نظامی، از خطاهای دولت بوش پرهیز کرده و با تکیه بر ابزار دیپلماسی و در قالب قدرت هوشمند که بر اعطای تشویق‌های همه‌جانبه در کنار تحریم‌های همه‌جانبه و نهایتاً تهدید ابزار نظامی تأکید می‌کند، برنامه هسته‌ای کشورمان را از راه دیپلماتیک به سرانجام برساند. سیاست قدرت هوشمند، با پیشبرد و تهدید به کارگیری هم‌زمان همه اهرم‌های سیاسی، حقوق، علمی، فنی، اقتصادی و نهایتاً حمله نظامی، (کاربرد هم‌زمان قدرت نرم و قدرت سخت)، همراه است. لیکن در اولویت‌بندی زمانی و کاربردی، ترجیح با قدرت نرم است. در این راستا بود که به دستور مستقیم اوباما

و همکاری اسرائیل، ویروس استاکس نت<sup>۱</sup> در اواسط تیرماه ۱۳۸۹ در سراسر جهان برای نابودی تأسیسات اتمی بوشهر و خرابکاری در تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم نطنز و کاهش سرعت سانتریفیوژها انتشار یافت و تقریباً ۲۰ درصد آن‌ها را از کار انداخت (Young Journalists Club, July 30, 2016). هم‌زمان با تمدید برخی تحریم‌های قبلی، اجرای برخی دیگر از اقدامات تنبیهی مانند تصویب لایحه جامع تحریم‌ها، پاسخگویی و عدم سرمایه‌گذاری ایران ۲۰۱۰، از طرف مجلس سنا و مجلس نمایندگان و امضای آن از جانب اوباما در ۱ ژوئیه ۲۰۱۰ و افزایش محدودیت‌ها بر ایران از جمله محدودیت‌هایی چون فسخ مجوز واردات از ایران برای مواردی چون فرش، پسته و خاویار، یا صدور فرمان اجرایی ۱۳۵۵۳ در سپتامبر ۲۰۱۰ فرمان اجرایی ۱۳۵۷۴ در مه ۲۰۱۱ و فرمان اجرایی ۱۳۵۹۰ در نوامبر ۲۰۱۱ از جانب اوباما، در دستور کار دولت اوباما قرار گرفتند (fa.wikipedia.org, January 8, 2018). نهایتاً با پیش گرفتن این سیاست و اشتیاق وافر جمهوری اسلامی ایران به حل‌وفصل برنامه هسته‌ای کشورمان از راه دیپلماتیک، توافق جامع و نهایی هسته‌ای وین با عنوان شناخته شده و رسمی برنامه جامع اقدام مشترک یا برجام در راستای توافق جامع بر سر برنامه هسته‌ای ایران و به دنبال تفاهم هسته‌ای لوزان، در سه‌شنبه ۲۳ تیر ۱۳۹۴ (۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵) و پس از ۲۰ ماه کش و قوس‌نفسگیر دیپلماتیک، در وین اتریش بین ایران، اتحادیه اروپا و گروه ۱+۵ (شامل چین، فرانسه، روسیه، پادشاهی متحد بریتانیا، ایالات متحده آمریکا و آلمان) منعقد شد (Mizan Online News Agency, September 10, 2015) و درایت دیپلماتیک باعث دور شدن سایه جنگ از کشور شد. در تاریخ ۲۷ دی ماه سال ۱۳۹۴ هجری شمسی، باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا با صدور فرمان‌های اجرایی ۱۳۵۷۴، ۱۳۵۹۰، ۱۳۶۲۲ و ۱۳۶۴۵ در رابطه با تحریم‌های هسته‌ای ایران را لغو کرد (Ghalam.info website, January 17, 2016).

**مقایسه سیاست امنیتی دو رئیس‌جمهور:** هر نوع مقایسه بین سیاست‌های ضد تروریستی بین دولت‌های بوش و اوباما باید بر اساس سه دستورالعمل زیر برای تجزیه و تحلیل هر دو مخرج مشترک و تفاوت در رویکرد دو دولت مذکور صورت گیرد:

- ۱- شیوه‌ای که در آن دولت‌ها دشمن خود را تعریف کردند؛
- ۲- اهداف و اهدافی که دولت‌ها برای جنگ در برابر تروریسم تعیین می‌کنند؛ و

<sup>۱</sup> - Stuxnet

<sup>۲</sup> - Comprehensive Iran Sanctions, Accountability, and Divestment Act of 2010, (CISADA)

۳- اقدامات و روش‌های عملی که توسط تصمیم‌گیران به‌عنوان ابزار قانونی و مؤثر برای دستیابی به این اهداف اتخاذ شده‌اند (Gonar, 2014, p.344).

در بحث مقایسه دو رئیس‌جمهور، که یکی قدرت سخت و دیگری قدرت هوشمند را در دستور کار قرار داده با تکیه بر چند اصل از جمله شیوه‌ای که در آن دولت‌ها دشمن خود را تعریف کردند؛ اهدافی که دولت‌ها برای جنگ در برابر تروریسم تعیین می‌کنند؛ و اقدامات و روش‌های عملی که توسط تصمیم‌گیران به‌عنوان ابزار قانونی و مؤثر برای دستیابی به این اهداف اتخاذ شده‌اند، می‌توان سیاست خارجی دو رئیس‌جمهور را با هم مقایسه نمود. هر دو رئیس‌جمهور به‌عنوان نقطه مشترک کلامی، ایران را دیگری سازش‌ناپذیری می‌دانستند که باید مهار می‌شد. ریشه این تعریف هویتی در سه و نیم دهه تخصص عقیدتی و تضاد هویت و منافع و عملکردهای دو کشور قرار داشت. هر دو رئیس‌جمهور در چارچوب استراتژی کلان مبارزه با تروریسم در صدد مقابله با ایران برآمدند، هر دو بر رهبری آمریکا در جهان و همکاری بین‌المللی تأکید داشتند، هر دو بر استفاده هم‌زمان از سازوکارهای نرم و سخت لیکن با اولویت‌بندی متفاوت تأکید داشتند. در بحث افتراقات، باید گفت که تعریف اوباما از دشمن مضیق‌تر از بوش بود، ریاست جمهوری بوش با تنش در همه حوزه‌ها شناخته می‌شود. درحالی‌که اوباما در چند ماه اول به ریاست جمهوری خود با هیچ‌گونه مسائل سیاست خارجی جدی مواجه نشد، مأموریت اوباما در عراق پایان دادن به جنگ و تمرکز بر چالش‌های این کشور بود. لیکن بوش سیاست انتقال نیروهای بیشتر به عراق را مد نظر داشت و موضع اوباما برای یاری جستن از مسلمانان در سیاست خارجی، در دولت بوش نادیده گرفته شده بود و در قبال ایران هم بیشتر از بوش رویکرد دیپلماتیک را در دستور کار قرار داد. همچنین اوباما در قبال ایران دو تغییر اساسی ایجاد کرد:

- ۱- درست بعد از ورود به کاخ سفید، گفتمان محور شرارت بوش در مورد ایران و ذهنیت اقدام یک‌جانبه آمریکا در قبال این کشور و کره شمالی را لغو کرد. این سطح اقدام بیانگر این بود که ایران کشور نیست با پیچیدگی سیاسی که تأثیر مستقیمی بر منطقه دارد.
  - ۲- بر اساس لغو گفتمان مذکور بود که اوباما در مقایسه با تحریم ۲۰۰۲ تا پایان سال ۲۰۰۸ ایران توسط بوش، رویکرد دیپلماسی همه‌جانبه با ایران را در پیش گرفت (Hynek, 2009, pp.8-14).
- هر دو دولت بوش و اوباما موضع مشابهی در مورد القاعده و طالبان داشتند. درحالی‌که دولت بوش هیچ سیاست مشخصی (به‌جز نظامیگری)، برای مقابله با این تهدید ایجاد نکرده بود، اوباما پیش‌از این اعلام کرده بود که یک استراتژی جدید برای از بین بردن نیروهای تروریستی در پاکستان و افغانستان دارد. با توجه به

قدرت هسته‌ای و پتانسیل آن به‌عنوان تهدیدی برای جهان، اختلافات خاصی بین دولت‌های بوش و اوباما وجود دارد. در مجموع:

۱. ریاست جمهوری بوش با تنش در همه حوزه‌ها شناخته می‌شود. در حالی که اوباما در چند ماه اول به ریاست جمهوری خود با هیچ‌گونه مسائل سیاست خارجی جدی مواجه نشد.
۲. مأموریت اوباما در عراق پایان دادن به جنگ و تمرکز بر چالش‌های این کشور بود. لیکن بوش سیاست انتقال نیروهای بیشتر به عراق را مد نظر داشت.

۳. موضع اوباما برای یاری جستن از مسلمانان در سیاست خارجی، در دولت بوش نادیده گرفته شد. (Differencebetween, 27/09/2017).

از منظر بررسی استراتژی کلان، طرح اوباما در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰ به‌طور قابل توجهی مشابه با استراتژی امنیت ملی بوش است. هر دو استراتژی امنیت ملی، بر رهبری آمریکا تأکید دارند. این موضوع مهمی استراتژی امنیت ملی بوش برجسته‌تر است. در هر دو بر همکاری با جامعه بین‌المللی و با رهبری آمریکا تأکید شده است. استراتژی امنیت ملی اوباما همچنین بر رهبری جهانی آمریکا و هدایت جریان‌های [همکاری بین‌المللی] در جهت آزادی و عدالت و شکل دادن و نظم بین‌المللی به این دلیل که امنیت جهانی به رهبری قوی و مسئول آمریکایی بستگی دارد تأکید وافر دارد. اوباما همواره بر تغییر در سیاست خارجی و داخلی آمریکا به‌عنوان پیش‌فرض تغییر در سیاست جهانی به رهبری آمریکا و به کمک دیگر بازیگران کلیدی بین‌المللی تأکید داشته است. بوش نیز بر چندجانبه‌گرایی و تقویت همکاری با متحدین برای شکست تروریسم جهانی تأکید می‌کند. اوباما از شعار "مبارزه جهانی علیه تروریسم" اندکی عدول کرد، اما با همان رویکردی که بوش در مورد استدلال قانونی آن (از جمله تکیه بر طیف گسترده‌ای از سیاست‌های قدرت ریاست جمهوری و سیاست‌های بازداشتی)، به حملات هواپیماهای بدون سرنشین یک‌طرفه در هر کجا که تروریست‌ها یافت شدند، و یا استفاده از حملات ویژه نیروهای ویژه برای افراد مهم این سیاست را ادامه داد. دستاوردهای دولت اوباما که منجر به حذف تعدادی از مقامات بلندپایه القاعده، از جمله بن‌لادن شد، به‌طور مستقیم نتیجه پیگیری جنگ علیه ترور در این مسیر تهاجمی است (Feaver, Popescu, 03/08/2012).

بوش دشمن را فراتر از گروه اصلی القاعده تعریف کرده و شامل محافظی می‌داند که این سازمان را نیز احاطه کرده است. اولین دایره شامل سازمان‌های دشمنی بود که با دیدگاه مذهبی ایدئولوژیک مشابه و یا با القاعده همکاری می‌کردند یا از آن الهام می‌گرفتند، مانند جهاد اسلامی مصر و جنبش اسلامی ازبکستان: "هزاران تن از این تروریست‌ها در بیش از ۶۰ کشور با ما می‌جنگند... جنگ ما با تروریسم با القاعده آغاز



می‌شود، اما به پایان نمی‌رسد. این جنگ زمانی پایان خواهد یافت که هر گروه تروریستی در جهان شناسایی شود، متوقف شود و شکست بخورد". بوش دایره دوم دشمنان را به‌عنوان کشورها و دولت‌هایی تعریف می‌کند که محافظت، کمک و پناه دادن به القاعده و حامیان آن را در پیش گرفته‌اند. اما شش سال بعد، در تغییرات رادیکال و بسیار قابل توجه، پرزیدنت اوباما چشم‌انداز خود را در سخنرانی قاهره تعریف کرد. سیاست اصلی دولت او روشن بود: "دنبال کردن یک شروع جدید بین ایالات متحده و مسلمانان در سراسر جهان". اوباما توضیح داد که "اسلام بخشی از مشکل در مبارزه با افراط‌گرایی خشن نیست، بلکه بخش مهمی از ترویج صلح است" و افزود که "دشمن ما افراط‌گرایان خشنی هستند که تهدید جدی برای امنیت ما می‌باشند" (Gonar, 2014, pp.346-50). دولت‌های بوش و اوباما در تعریف دشمن رویکردهای متضاد را در پیش گرفتند. درحالی که دولت بوش با اعلام جنگ علیه تروریسم در سراسر جهان با رویکرد فراگیرانه روبرو شد، دولت اوباما با اعلام جنگ با القاعده و وابستگان آن، رویکرد بیش از حد مضیقی را در پیش گرفت (Ibid, pp.351-52). دو دولت همچنین در دستیابی به اهدافشان با هم فرق دارند. بوش مطابق تعریف وسیع خود از تهدید و رویکرد جامع آن، قصد دارد از تمامی توانایی‌های دولت آمریکا بهره گرفته، منابع لازم را اختصاص داده و نیروهای امنیتی را به حفاظت از منافع کشور و مقابله با تروریسم مجاب سازد. در مقابل تلاش‌های دولت بوش برای مقابله با قابلیت عملیاتی تروریست‌ها، دولت اوباما بر مبارزه با انگیزه‌های تروریست‌ها تأکید دارد. دولت اوباما به جای محکوم کردن ادعاهای افراطی اسلام که انگیزه تروریست‌ها را در تمام دنیا ترسیم می‌کند، رویکرد تساهل را ترجیح می‌دهد. این رویکرد در اظهارات جان برنان در ماه مه ۲۰۱۰ نشان داده شده است: "ما دشمنانمان را به‌عنوان جهادی یا اسلام‌گرایان توصیف نمی‌کنیم زیرا جهاد مبارزه مقدس است..." (Ibid, pp.356-57).

دولت بوش یک استراتژی پیشگیرانه را برای ترویج دموکراسی در کشورها و مناطق مشکوک به همکاری با تروریسم به‌عنوان بخشی از مبارزه علیه تروریسم تصویب کرد. در مقابل، دولت اوباما جهان‌بینی دموکراتیک لیبرال خود را به سیاستی تبدیل کرد که منافع و روش‌های کار سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی آمریکا را محدود می‌کرد (Ibid, pp.356-58). دو دولت به‌طور قابل توجهی در درک خود از دشمن، هر دو در سطح سازمانی و فردی، با یکدیگر تفاوت دارند. آن‌ها همچنین در درک خود از مرزهای میدان جنگ متفاوت‌اند. درنهایت، اختلاف سیاست‌های اتخاذ شده توسط دولت‌های بوش و اوباما نشان می‌دهد که شناسایی زود هنگام دشمن توسط تصمیم‌گیران، ماهیت و گستره استراتژی‌های ضد تروریستی هر دولت را شکل داده است (Ibid, p.359). اوباما برای مسائل اقتصادی نسبت به نئوکانها اهمیت بیشتری قائل بود.

مشخصه دوران بوش نیز غلبه سیاست واقع‌گرایی تهاجمی است. سیاست بوش از هر دو رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی و لیبرالیسم استفاده می‌کند. درحالی‌که در سیاست اواما غلبه بیشتر با لیبرالیسم است. نگرانی مشترک سیاست خارجی هر دو رئیس‌جمهور، مبارزه با تروریسم بود. در این راستا هر دو رئیس‌جمهور بر اساس تفسیر خود از ماده ۵۱ منشور ملل متحد مبنی بر دفاع از خود بر قدرت نظامی و حمله پیشگیرانه که هدفش دفاع و جنگ پیشدستانه که هدفش ایجاد هژمونی است، تأکید وافر داشتند و تلاش می‌کردند مداخله‌گرایی آمریکا را قانونی کنند، اما غلبه این رویکرد تهاجمی در دوره اواما بسیار کمتر از بوش بوده است. گفتمان دولت بوش به جای اینکه به اسلام به‌عنوان یک مذهب نگاه کند، به آن به‌عنوان یک نظام ارزشی می‌نگریست. بنابراین اسلام‌هراسی در دستور کار قرار گرفت. بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی و رسانه‌ها در شیطان جلوه دادن صدام، تأسیس وزارت امنیت داخلی، قانون پاتریوت و تقویت همکاری بین سازمان‌های اطلاعاتی، از دیگر مشخصه‌های دوره ریاست‌جمهوری بوش است (Gencehan Babış, 2013, pp.2-5).

گفتمان دولت اواما به مکتب لیبرال نزدیک است. این دولت دیدگاه چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی را جایگزین یک‌جانبه‌گرایی کرد. اواما همچنین به جای قدرت سخت برای بقاء نظم جهانی به رهبری ایالات متحده، قدرت هوشمند را انتخاب کرد که ترکیبی از قدرت سخت و نرم است (Ibid, p 7). به‌طور کلی، سیاست خارجی اواما توسط نئولیبرال‌ها به‌عنوان یک سیاست خارجی چندجانبه‌گرایانه، بین‌المللی‌گرا و/یا ویلسونی توصیف شده است (Hlavsová, 2017, p.6). به‌طور کلی در سیاست اواما در قبال ایران شاهد دو نوع تغییر هستیم: ۱- تغییر عمومی - شروع گسترده‌ای از تعاملات دیپلماتیک با ایران در مقایسه با بوش و نادیده گرفتن افکار عمومی داخل و خارج کشور و حذف شرایط اولیه برای ایجاد گفتگو؛ ۲- تغییر جزئی - تلاش برای انجام فعالیت اصلی دیپلماتیک در سطح دو جانبه و تلاش برای ارائه تفسیر متعادل در مورد توسعه داخلی در ایران و تداوم راهبرد هویج و چماق، (اواما به‌طور واضح از این استراتژی استفاده نکرد، زیرا مجبور نبود چارچوب تعامل دیپلماتیک را به مسائل مشکل‌ساز محدود کند) - (Hynek, 2009, pp. 8-14)

### نتیجه‌گیری

بررسی سیاست امنیتی بوش و اواما در چارچوب مکتب کپنهاگ و با روش‌شناسی امنیتی کردن و بهره‌گیری ویژه از استعاره گفتار-کنش به‌عنوان واحد تحلیل، مبنای کار پژوهش حاضر بوده است. این پژوهش در ابتدا با یک گریز تاریخی مختصر و در بازه زمانی ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۱ و با کمک طرح‌واره گفتار-

کنش به بررسی دو بعد کلامی و عملی سیاست امنیتی کردن در سه دوره جنگ سرد، نظم نوین جهانی و بعد از حملات یازدهم سپتامبر پرداخت. از آنجا که این پژوهش بر تعریف روابط بین‌المللی از سیاست امنیتی کردن تأکید دارد، طبیعتاً شاکله پژوهش بر اساس سیکل بسته ذهنیت-هویت-ارزش‌ها-عملکردها، و بروندادهای بخش عملی گفتمان مذکور به‌طور کلی در قالب دو چهره عمومی روابط بین‌الملل یعنی جنگ و صلح یا رویکرد استراتژیک و رویکرد دیپلماتیک قابل تقسیم‌بندی کلی می‌باشند. دو رویکردی که متضاد یکدیگر نبوده و برعکس دو روی یک سکه می‌باشند و تقدم و تأخر آن‌ها بر یکدیگر زمانی و مقطعی و تاکتیکی بوده و نه تکوینی و راهبردی. بر این اساس سیاست سخت‌افزارگرایی به‌عنوان وجهه غالب گفتمان رئالیسم تهاجمی دوره اول صدارت بوش و سیاست نرم‌افزارگرایی در کنار قدرت سخت مشخصه دوره دوم ریاست جمهوری او شناخته می‌شوند. همچنین باراک اوباما به‌واسطه درس گرفتن از سیاست امنیتی ناموفق بوش به ایجاد تغییر تاکتیکی در سیاست امنیتی کلان مبارزه جهانی با تروریسم دست زد و به نوآوری در سیاست خارجی اقدام نمود. سیاست امنیتی که ترکیبی منطقی از قدرت سخت و نرم بوده و به قدرت هوشمند موسوم است که بهره‌گیری از سازوکارهای هر دو نوع قدرت را در برنامه خود دارد. ترکیبی که از رویکرد روابط بین‌المللی تسامحاً می‌توان از آن تحت عنوان استراتژی دیپلماتیک یا دیپلماسی استراتژیک نام برد. هر دو رئیس‌جمهور بر هویت ایران به‌عنوان یک بازیگر دشمن و عناصر هویتی این بازیگر در قالب ادعاهای تکراری سه‌گانه حمایت از تروریسم، تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و نقض آزادی‌های مدنی شهروندان و ارزش‌های لیبرال و نیز رسالت آمریکا در هدایت و رهبری جهان آزاد و انتقال دموکراسی به دول غیر دموکراتیک و حفظ حق تاریخی این کشور به‌عنوان هژمون جهانی در چارچوب گفتمان و استراتژی کلان مبارزه جهانی علیه تروریسم معتقد بودند. همچنین از نظر مبانی نظری گفتمان سیاست امنیتی، بوش به رئالیسم تهاجمی و اوباما به نحله‌های فکری انترناسیونالیسم بین‌الملل معتقد بود. ذهنیت بوش حمله نظامی و حل و فصل برنامه هسته‌ای ایران از طریق قدرت سخت بود، لیکن به دلیل عوامل سه‌گانه داخلی آمریکا، بین‌المللی و شرایط داخلی ایران در دور اول صدارت او و نیز شکست گفتمان نظامی‌گری و یک‌جانبه‌گرایی صرف در دوره دوم، کشورمان از حمله نظامی و ماجراجویی بوش در امان ماند. این در حالی است که سیاست امنیتی اوباما بر غلبه قدرت نرم با پشتوانه قدرت سخت و مکانیسم تشویق و تنبیه و تحریم مبتنی بود. بر همین اساس خروجی قدرت هوشمند اوباما در کنار دیپلماسی هوشمندانه جمهوری اسلامی به پدیده برجام منجر شد.

## References

- Abdullah Khani, A. (2004). *The Theories of Security; A Preface to National Security Doctrine Designing*, vol. 1, first edition, Tehran: Abrare Moaser Cultural Institute on International Research and Studies, (ISCS), (in Persian).
- Abdullah Khani, A. (2006). *Evaluating and Theoriticial Critique on Securitized Theory*, Journal of Strategic Studies, no. 33, fall 2006, (in Persian).
- Abdullah Khani, A. (2013). *The Theories of Security*, Tehran: Abrare Moaser Cultural Institute on International Research and Studies, (ISCS), (in Persian).
- Aryanfar, Book Website, *The Full Tex of US National Security Strategy*, p.16, April 12, 2010, Available at: [http://arianfar.com/books/20100413\\_01.pdf\\_15/03/2018](http://arianfar.com/books/20100413_01.pdf_15/03/2018), (in Persian).
- Bozorgmehri, M. *Two Documents and a Diplomcy; Evaluating the Bush Administration's Foreign Policy*, October 13, 2013, Available at: <http://pahlaviha.pchi.ir/show.php?page=contents&id=15942-21/07/2017>, (in Persian).
- Buzan, Barry, Ole Wæver & Jaap de Wilde (1998) *Security: A New Framework for Analysis*, Boulder, CO: Lynne Rienner.
- Buzan, Barry, (1999). *People, States & Fear: The National Security Problem in International Relations*, Translated by Tehran: Abrare Moaser Cultural Institute on International Research and Studies, (ISCS), (in Persian).
- Clapper, James R. *The National Intelligence Strategy of the United States of America 2014*, January 29, 2014, available at: [https://www.dni.gov/files/documents/2014\\_NIS\\_Publication.pdf](https://www.dni.gov/files/documents/2014_NIS_Publication.pdf).
- Differencebetween, website, *Difference between Obama and Bush foreign policy*, September 27, 2017, available at: <http://www.differencebetween.net/business/difference-between-obama-and-bush-foreign-policy/>, 16/011/2017.
- Feaver, Peter, Popescu, Ionut C. *Is Obama's Foreign Policy Different From George W. Bush's?*, Aug 3 2012, Available at: <http://www.e-ir.info/2012/08/03/is-obamas-foreign-policy-different-to-bushs/15/11/2017>.
- Ganor, Boaz, *Identifying the Enemy in Counterterrorism Operations - A Comparison of the Bush and Obama Administrations*, International law studies, Volume 90, (2014).
- Gencehan Babiş, Ahmet, *The Differences Between The Security Policies of George W. Bush and Barack H. Obama*, January 28, 2013, Available at: <https://nationofturks.com/the-differences-between-the-security-policies-of-george-w-bush-and-barack-h-obama-by-ahmet-gencehan-babis/> 01/01/2018.

- Ghaham.info website, *Obama Ordered the Lifting of Iran Sanctions*, January 17, 2016, Available at: <http://tnews.ir/news/efdf55862057.html-11/08/2017>.
- Hadley, Stephen J., *Iran Primer: The George W. Bush Administration*, 03 Nov 2010, Available at: <http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/tehranbureau/2010/11/iran-primer-the-george-w-bush-administration.html>. 21/11/2017.
- Haji Mineh, R. *Copenhagen School: Concepts and Doctrines*, World Study News Letter, No. 2, vol 2, spring (2013). (in Persian).
- Hallams, Ellen, *From Crusader to Exemplar: Bush, Obama and the Reinvention of America's Soft Power*, European journal of American studies, Vol 6, No 1, spring 2011.
- Hlavsová, Aneta, *Involved in the Middle East: George W Bush versus Barack Obama*, Center for Security Studies, Central European Journal of International and Security Studies (CEJISS), 29 Jun 2017.
- Hynek, Nik, *Continuity And Change In The U.S. Foreign And Security Policy With The Accession Of Ptesident Obama*, Policy Paper, Institute of International Relations, Prague, August 2009.
- Krause, Keith and C.Williams, Michael, (1997). *Critical Security Study, Concepts and Cases*, Volume 8 of Borderlines (Minneapolis, Minn.) Routledge, Publication, Published in the UK in 1997 by UCL Press.
- Mashregh News, April 5, 2015, *What Is The National Security Strategy and Which States Have?* Available at: <https://www.mashreghnews.ir/news/393076-14/07/2017>, (in Persian).
- Molayi, M. Fras News, September 11, 2015, *American Tyranny After the September 11 Attacks*, Available at: <http://www.farsnews.com/13940615001516-05/01/2018>, (in Persian).
- News Agency, September 10, 2015, *what is the Joint Comprehensive Plan of Action, (JCPOA)*, Available at: <http://www.mizanonline.ir/fa/news/75327-10/03/2017>, (in Persian).
- Pallaver, Matteo, *Power and Its Forms: Hard, Soft, Smart*, A thesis submitted to the Department of International Relations of the London School of Economics for the degree of Master of Philosophy. October 2011.
- Radio Farda, April 30, 2008, *Bush; Syrian Atomic Plan Was an Alert to Iran and North Korea*, Available at: [https://www.radiofarda.com/a/o2\\_bush\\_syria\\_nkorea\\_link/445633.html-18/10/2017](https://www.radiofarda.com/a/o2_bush_syria_nkorea_link/445633.html-18/10/2017), (in Persian).
- Tabatabaei, M., & Sayfi, Y. *Micro Strategy of the U.S. in the Middle East: A Sense for Interaction of Soft Power and Hard Power*, Quarterly Journal of International Studies, vol, 5, No. 19, (18), fall 2012, (in Persian).

- Young Journalists Club, May 7, 2016, *Rueters: New Details about Stuxnet Attak on Iraninan Nuclear Facilities*, Available at: <http://www.yjc.ir/fa/news/-10/02/2107>, (in Persian).
- Wikipedia, *Sanctions against Iran*, January 8, 2018, Available at: <https://fa.wikipedia.org/wiki-19/01/2018>, (in Persian).